



پابلو نرودا

# اعتراف به زندگی

زندگی نامه‌ی شخصی

ترجمه‌ی احمدپوری

## فهرست

۱۳.....	یادداشت مترجم.....
۱۷.....	اعتراف به زندگی.....
۱۹.....	فصل اول. پسرک روستایی.....
۲۱.....	جنگل شیلی.....
۲۳.....	کودکی و شعر.....
۳۲.....	هنر و باران.....
۳۸.....	نخستین شعر من.....
۴۲.....	خانه‌ی سه بیوه.....
۴۸.....	عشق در گندم‌زار.....
۵۱.....	فصل دوم. گم‌شده در شهر.....
۵۳.....	خانه‌های دانشجویی.....
۵۸.....	کم‌رویی.....
۶۲.....	اتحادیه‌ی دانشجویان.....
۶۵.....	آلبرتو روخاس گیمنز.....
۶۹.....	دیوانه در زمستان.....
۷۵.....	تجارت بزرگ.....
۷۹.....	نخستین کتاب من.....
۸۴.....	واژه.....
۸۷.....	فصل سوم. راه‌های جهان.....
۸۹.....	پرسه در والپاراتیزو.....
۱۰۰.....	کنسول شیلی در یک سوراخ.....

۱۰۳	.....	مونپارناس
۱۰۸	.....	سفر به شرق
۱۱۳	.....	آلوارو
۱۱۵	.....	فصل چهارم. تنهایی درخشان
۱۱۷	.....	تصویرهای جنگل
۱۲۲	.....	کنگره‌ای در هند
۱۲۴	.....	خدایان درازکش
۱۲۶	.....	خانواده‌ی نگون‌بخت انسانی
۱۳۰	.....	تانگوی بیوه‌مرد
۱۳۱	.....	تریاک
۱۳۳	.....	سیلان
۱۳۹	.....	زندگی در کولومبو
۱۴۴	.....	سنگاپور
۱۵۱	.....	باتاویا
۱۵۹	.....	فصل پنجم. اسپانیا در قلب من
۱۶۱	.....	فدریکو چه بود
۱۶۷	.....	میگل هرناندز
۱۷۰	.....	اسب سبز
۱۷۵	.....	جنایت در گرانادا روی داد
۱۷۹	.....	کتاب من درباره‌ی اسپانیا
۱۸۱	.....	جنگ و پاریس
۱۸۳	.....	نانسی کونراد
۱۸۷	.....	کنگره‌ای در مادرید
۱۹۲	.....	جنگ و صورتک‌ها
۱۹۵	.....	فصل ششم. در جست‌وجوی افتادگان رفتم
۱۹۷	.....	راهی برگزیدم
۱۹۹	.....	رافائل آلبرتی
۲۰۱	.....	نازی‌ها در شیلی
۲۰۳	.....	ایسلا نگرا
۲۰۵	.....	برایم اسپانیایی بیاور
۲۰۷	.....	انسان اهریمن صفت
۲۱۱	.....	ژنرال و شاعر
۲۱۳	.....	وینی‌پگ

۲۱۹.....	فصل هفتم. مکزیک، شکوفا و خاراآگین.....
۲۲۵.....	نقاشان مکزیکی.....
۲۲۸.....	ناپلئون اوپیکو.....
۲۳۰.....	مجموعه‌ای از اسلحه.....
۲۳۲.....	چرا نرودا.....
۲۳۴.....	شامگاه پرل هاربر.....
۲۳۷.....	من در کسوت نرم‌تن‌شناس.....
۲۳۹.....	آراکانیا.....
۲۴۱.....	راز و جادو.....
۲۴۵.....	فصل هشتم. کشورم در تاریکی.....
۲۴۷.....	ماچوپیچو.....
۲۴۹.....	دشت نیترات.....
۲۵۵.....	گونزالس ویدلا.....
۲۵۸.....	تن پاره‌پاره.....
۲۶۱.....	جاده‌ای در جنگل.....
۲۶۷.....	سلسله کوه‌های آند.....
۲۷۱.....	سان مارتین د لوس آندس.....
۲۷۳.....	در پاریس با پاسپورت.....
۲۸۰.....	ریشه‌ها.....
۲۸۳.....	فصل نهم. آغاز و پایان تبعید.....
۲۸۵.....	در اتحاد شوروی.....
۲۹۱.....	دیداری دوباره از هند.....
۲۹۷.....	نخستین دیدار من از چین.....
۳۰۴.....	سرودهای ناخدا.....
۳۱۰.....	اقیانوس‌شناسی غیرحرفه‌ای.....
۳۱۵.....	فصل دهم. سفر دریایی و بازگشت به میهن.....
۳۱۷.....	بره‌ای در خانه‌ام.....
۳۲۱.....	راهی زندان در بوتنوس آیرس.....
۳۲۳.....	شعر و پلیس.....
۳۲۵.....	برخوردی دیگر با سیلان.....
۳۲۸.....	دیدار دوم من از چین.....
۳۳۹.....	میمون‌های سوخومی.....
۳۴۲.....	ارمنستان.....



۳۴۵	جنگ و شراب.....
۳۴۹	کاخ‌ها در دست مردم.....
۳۵۴	دوران فضاانوردان.....
۳۵۷	فصل یازدهم. شعر پیشه است.....
۳۵۹	نیروی شعر.....
۳۶۶	شعر.....
۳۶۸	زیستن با زبان.....
۳۷۰	منتقدین باید رنج کشند.....
۳۷۳	ایات کوتاه و بلند.....
۳۷۶	اصالت.....
۳۷۹	بطری‌ها و تندیس‌ها.....
۳۸۳	کتاب‌ها و صدف‌ها.....
۳۸۶	شیشه‌ی شکسته.....
۳۸۷	ماتیلده اوروتیا، همسر من.....
۳۸۸	مخترع ستارگان.....
۳۹۱	الوار باشکوه.....
۳۹۴	پیر پروردی.....
۳۹۶	ژرزی بورژوا.....
۳۹۹	گنورگی سومیلو.....
۴۰۰	کوازی مودو.....
۴۰۲	وایه‌خو همچنان زنده است.....
۴۰۴	گابریلا میسترال.....
۴۰۷	ویسنه هویدوبرو.....
۴۱۰	دشمنان ادبی.....
۴۱۵	انتقاد و انتقاد از خود.....
۴۲۱	سالی دیگر آغاز می‌شود.....
۴۲۴	جایزه‌ی نوبل.....
۴۳۴	چپله چیکو.....
۴۳۶	پرچم‌های سپتامبر.....
۴۳۹	پرس‌تس.....
۴۴۳	کودوویلا.....
۴۴۵	استالین.....
۴۴۹	درسی در سادگی.....

۴۵۱	.....	فیدل کاسترو
۴۵۶	.....	نامه‌ای از کوبایی‌ها
۴۶۱	.....	نصل دوازدهم. کشور محبوب من، سرزمین ستمکار من
۴۶۳	.....	افراطی‌گری و جاسوسان
۴۶۷	.....	کمونیست‌ها
۴۷۰	.....	شعر و سیاست
۴۷۳	.....	نامزدی برای ریاست‌جمهوری
۴۷۵	.....	مبارزه‌ی آینده
۴۷۷	.....	سفیر در پاریس
۴۸۲	.....	بازگشت به شیلی
۴۸۴	.....	فری
۴۸۶	.....	تومیک
۴۸۹	.....	آلنده
۴۹۳	.....	نمایه

## اعتراف به زندگی

در این خاطرات و بازآفرینی‌ها گاه این‌جا و آن‌جا خلنی است و گاه برخی فراموش شده‌اند چرا که زندگی همین است. درنگ‌هایی که برای رؤیا می‌کنیم یاری‌مان می‌دهد کار روزانه را دوام بیاوریم. بیشتر چیزهایی را که به خاطر آورده‌ام تیره‌وتار گشته‌اند و چون بلوری خردشده با خاک یکسان شده‌اند.

آن‌چه که خاطره‌نویس به یاد می‌آورد با آن‌چه شاعر بازآفرینی می‌کند یکی نیست. خاطره‌نویس شاید کمتر زیسته باشد اما از رخدادها عکس گرفته است و آن‌ها را با توجهی خاص به جزئیات بازآفرینی می‌کند. شاعر اما در گالری پُر از اشباح را در برابرمان می‌گشاید که ارواح در آن با تاریک‌روشن‌های زمان خود می‌رقصند.

شاید من تنها زندگی خود را نزیستم، شاید بسیاری از زندگی دیگران را هم زندگی کردم.

از آن‌چه بر این کاغذها جا می‌گذارم، چون انگورچینی پاییزی تاکستان‌ها، برگ‌هایی زرد خواهند ماند که در مسیر مرگ‌اند و انگورهایی که جانی تازه در شراب مقدس می‌گیرند.

زندگی من هزارتکه‌ای است از تمامی زندگی‌های یک شاعر.

## جنگل شیلی

بای قله‌های آتشفشان، کنار کوه‌های برف‌برسر، میان دریاچه‌های عظیم، جنگل‌های انبوه، خاموش و پُر از رایحه‌ی شیلی... پایم در برگ‌های خشک فرو می‌رود، شاخه‌ای ترد با صدا می‌شکند، درختان غول‌قامت راولی<sup>۱</sup> قد راست کرده‌اند، پرنده‌ای از جنگل سرد سر می‌رسد، بال برهم می‌زند و لحظه‌ای بر شاخه‌های حسرت‌آفتاب‌به‌دل می‌نشیند و آن‌گاه گوشه‌ای پنهان آوازی سر می‌دهد چون نوای اوبو<sup>۲</sup>... رایحه‌ی وحشی لارل<sup>۳</sup> و عطر مرموز گیاه بولدو<sup>۴</sup> راه به دماغم می‌گشاید و وجودم را چون سیلابی در برمی‌گیرد... سروهای گواتیکاس<sup>۵</sup> راه بر من می‌بندند... این دنیایی است عمودی: سرزمین پرندگان، انبوه برگ‌ها... پایم به تخته‌سنگی می‌خورد و روی آن می‌افتم، از سوراخ روی آن، عنکبوت غول‌پیکری با موهای سرخ در من می‌نگرد، بی‌حرکت به یزرگی یک خرچنگ... سوسک طلائی کارابوس<sup>۶</sup> درحالی‌که رنگین‌کمان تنش چون برق از دیدگانم می‌گذرد، نفس بوی ناکش را به سویم می‌فرستد... پیش می‌روم و از میان جنگلی از سرخس می‌گذرم بسیار بلندتر از قدم، از چشمان سبز و زردشان شصت قطره اشک بر صورتم می‌ریزد و پشت‌سرم برگ‌های بادبزن‌ی‌شان همچنان می‌لرزند... ته‌ی پوسیده‌ی درختی: چه گنجی!... قارچ‌های سیاه و آبی چون گوش هایش، گیاهان هرز سرخ‌رنگ آن را با یاقوت پوشانده‌اند، رستی‌های تنبل دیگر

1. Rauli  
4. Boldo

2. Oboe  
5. Guaitecas

3. Laurel  
6. Carabus

چون ریشی بر صورتش نشسته‌اند. یک‌باره ماری چون نفسی از تنِ پوسیده‌ی آن بیرون می‌جهد، انگار روحِ درختِ مُرده است که آن را ترک می‌کند. آن‌سوتر هر درختی دورتر از دیگر یارانش ایستاده... آن‌ها بر فرشِ جنگل مرموز جولان می‌دهند و شاخ‌و‌برگ هر کدام شکل و یژه‌ی خود را دارد، صاف، زیر، پنجه‌ای، باریک و بلند، گویی خنجرهایی گردان در جهت‌های بی‌پایان آن‌ها را شکل داده‌اند... یک گودال، در ژرفایش آب بلورین بر یشم و خارا می‌لغزد... پروانه‌ای عبور می‌کند، زرد روشن چون لیمو، رقصان میان آب و آفتاب... نزدیک من، کالسولاریا<sup>۱</sup> های بی‌شماری سر زردشان را به نشانه‌ی درود تکان می‌دهند... آن بالا کوهی هوای سرخ چون قطرات خونِ رگ‌های جنگل جادویی در حرکت‌اند... کوهی هوی سرخ، گلِ خون است و کوهی هوی سفید، گلِ برف... روباهی چون برق می‌گذرد و لرزه بر تن برگ‌ها می‌اندازد، اما سکوت قانون حاکم است بر قلمرو پادشاهی جنگل... آواز حیوانی هراس‌زده از دوردست‌ها به گوش می‌رسد... جیغ کوتاه و منقطع پرنده‌ای از پنهان‌گاهش... دنیای سبز خش‌خش آرامش را ادامه می‌دهد تا به سر رسیدن توفانی نوای جهان را به نغمه درآورد.

تا جنگل شیلی را ندیده باشی این سیاره را نخواهی شناخت.

از آن چشم‌انداز، سکوت، گل‌ولای، بیرون آمده‌ام تا آوازخوان دنیا را بگردم.

۱. Calceolaria: گل زردرنگ و زیبایی که داروین آن را در امریکای جنوبی کشف کرد. - م.

۲. Copihue: گل سرخ و ریز و گرد جنگل‌های امریکای جنوبی. - م.

## کودکی و شعر

توصیف روزها و سال‌های کودکی‌ام را با این آغاز می‌کنم: آن زمان، باران حضوری فراموش‌نشدنی برای من داشت. باران عظیم جنوبی چون آبشاری از قطب، از آسمان‌های دماغه‌ی هورن تا مرز پایین می‌ریخت. در این مرز، شمال‌غربی کشورم، بود که من نخستین بار چشم به زندگی، زمین، شعر و باران گشودم.

سفرهای بسیاری کرده‌ام و اکنون به‌نظم می‌رسد آراکانیا<sup>۱</sup> بومی من هنر بارش‌های وحشتناک و سنگین را دیگر از دست داده است. گاه می‌شد یک ماه تمام، یک سال باران بی‌وقفه می‌بارید. دانه‌های باران چون سوزن‌های بلورین بر سقف خانه‌ها می‌شکست یا چون موجی غبارآلود از مقابل پنجره رد می‌شد و خانه‌ها را تبدیل به کشتی‌هایی می‌کرد در تلاش لنگر انداختن در اقیانوس زمستان.

این باران سرد از جنوب امریکا مثل آن رگبارهای گرم و ناگهانی نیست که ناگاه چون تازیانه‌ای فرود می‌آید و پشت‌سر، آسمانی آبی بر جای می‌گذارد. باران جنوبی صبور است و بی‌وقفه از آسمان‌های خاکستری می‌بارد.

خیابان مقابل خانه‌مان به دریایی عظیم از گِل بدل شده است. از پنجره و از میان باران گاری به گِل‌نشسته‌ای را می‌بینم. روستایی ردای پشمی برتن، گاونر را زیر ضربه‌ی کتک گرفته است. باران و گِل توان از هر دو گرفته است.

در سرما و باران، راه خانه تا مدرسه را پیاده می‌رفتیم و در پیاده‌روهای ناهموار از این